

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

تیمورشاه تیموری

المان – شهرک زیزن

۲۰ اکتوبر ۲۰۱۴

## عرض حال چین طنز

اسم من چین بر وزن "کفن" است. زادگاه اصلی من شهر پربرکت بخارا ست. بعداً نشو و نمای من در تاجکستان، اوزبیکستان، ترکمنستان و غیره ممالک آسیای مرکزی صورت گرفته و در آنجاها بین بزرگان و محترمان جای خود را باز نمودم، که در موقع استراحت و عیاشی از من استفاده میشد، نه در موقع فعالیت و کار. ما چندین فرقه و گروه میباشیم:

چین الچه تاری، جیلک "پوشش تابستانی"، الچه ابریشمی، ابریشمی غروی، چین پخته پر زمستانی، چین زنانه "ستر و پوش زنها در خارج از خانه که به نام (فرنجی) یاد میشود، که هر دو آستینش در پشت سر باهم بسته است. گویچه و کمزول نیز از قوم و تبار ما ست. جنسیت ما با تمام انواعش از آسیای مرکزی به سمت شمال خطه عزیز افغانستان راه یافت و طرف استفاده قرار گرفت. اما چنانچه اشاره شد، صرف در مواقع استراحت پوشیده میشد و در مواقع کار مثلاً کار در زراعت و یا سفر توسط اسب و غیره از گویچه و شلوار استفاده میشد و در ایام زمستان به بچه ها و نوجوانان کمزول میپوشانیدند، که آن هم به داخل خود پخته دارد و گرم است. سالهای دراز ما در سمت شمال محدود و محصور بودیم و به کابل و مرکز مملکت راه نداشتیم، زیرا راه ما را جنس بسیار عالی و بادوام هزاره جات به نام برک و پوستینه‌های بره ئی غزنی به رخ ما بسته کرده بود.

تا این که بالآخره بخت به ما یاری کرد، که جناب حامد کرزی به ریاست جمهوری مملکت نشانده شد. جنابشان دست مصلحت جانب ما دراز کرد و ما را از قعر ذلت به اوج رفعت رسانید. کرزی ما را به نام لباس ملی افغانستان به تمام جهان معرفی کرد، با آن که میدانست که ما لباس ملی کل افغانها

نبوده ایم. اما او که یک شخص مصلحتجو و مصلحتکار بود، مصلحتش چنین ایجاب میکرد و ما به خاطر این عملش مادام العمر دعاگوی جنابشان میباشیم.

کرزی بیچاره در مدت سیزده سال چه رنجهای و تکالیفی که از جانب ما ندید؟ همیشه یک دستش به سر ما بود تا از دوشش پائین نلغزیم. بیچاره وقتی در داخل مملکت و یا در خارج قطعات تشریفاتی را معاینه میکرد، ما بر دوشش منظره عجیبی داشتیم. با آن که با دست چپ حاشیه ما در دستش بود، خواهی خواهی گرانی آستین و شانه یخن را بی موازنه میساخت و دامن در یک طرف به سمت پائین کشال میشد و زمانی که کرزی صاحب با ضرب موزیک قدمهای تند برمیداشت، بیچاره به زاغی شباهت پیدا میکرد که یک بالش شکسته و آویزان شده باشد.

باری کرزی با پرریزیدنت بوش در یک موتر جیب روانه سیر و سیاحت بودند، که آستین من با آن که کرزی مرا به دور و بر خود خوب پیچانیده بود، از نزدش کشال شد و به دور عراده موتر جیب پیچید که نزدیک بود، خود کرزی پائین بیافتد. مستر بوش موتر را بریک کرد و به کرزی گفت:

**با این لباس نزدیک بود جانت را از دست بدهی؟**

کرزی که ازین پیش آمد ناراحت شده بود. گفت :

**مگر این لباس مرا تو توصیف نکرده و شیکترین لباسها نگفته بودی؟**

بوش خندید و گفت :

**عزیزم ما ترا ریشخند کرده بودیم و در آن وقت مصلحت ما هم ایجاب میکرد، که چنین بگوئیم وگر نه این نوع لباس را که صرف جوکرهای ما میپوشند، چه گونه میستودیم؟**

کرزی حین تشناب رفتن با ما مشکل داشت، خصوصاً که در خارج از خانه در ضیافتها و غیره میبود. در سخنرانیها ما را به کسی دیگر میسپرد. در خانه و در موقع استراحت برعکس ما مشکل داشتیم، خانمش ما را به نظر بسیار بد میدید. با آن هم در حرمسرای جایگاه خاصی داشتیم. یک اتاق بزرگ به نام چین پوشی تعیین شده بود؛ درین اتاق در تمام دیوارهای آن انواع و اقسام ما به رنگهای مختلف آویزان بودیم، که تعداد ما از یک صد تجاوز میکرد. یک شب اتفاقاً ملکه کرزی در نور کمرنگ سایه روشن وارد این اتاق شد، وقتی صدها چین را که در تاریکی همه به رنگ سیاه جلوه میکردند، دید خیال کرد که لشکری از برادران ناراضی کرزی وارد این اتاق شده اند. چیغی برآورد و نزدیک بود، که بیهوش شود و به زمین بیافتد، که دیگران به کمکش رسیدند.

با سقوط کرزی ما طائفه چین بسیار مشوش بودیم، که حتماً جاه و جلال ما سقوط خواهد کرد. اما خوشبختانه میبینیم که کماکان بر دوش هیئت وزراء، فضلاء، روحانیون و حتی منورین جای داریم و امیدواریم که قدر ما بیشتر شده برود، نه کمتر. اما فقط یک آرزوی ما برآورده نشد و آن این که کاش جناب کرزی صاحب به کسانی که مدال داد به آنان یکی از مایان را که در حرمسرای محبوس

هستیم، میداد و یا علاوه بر مدال هم یکی از مایان را به دوش آنها می انداخت، تا هم از حبس رها شویم و هم از خطر سوختاندن بدست خانم کرزی ایمن باشیم.  
در اخیر این منظومه را از زبان پوشندگان خود تکرار میکنیم:

## چین یا کفن؟

خدایا ببخشم ز نعمت، چین	که چون شهسواران کنم زیب تن
بُغْرَم دَرُو همچو شیر غران	کنم دشمنان را همه ناتوان
کشم آستینش چو خرطوم فیل	که تا زورمندان بسازم ذلیل
اگر دامنش سخت پیچد به پای	نجنبم چو کوه سترگی ز جای
چین راحت جان و آسایش است	نه در کار دنیا و فرسایش است
چین خوبیهای تمام آورد	چین نیکبختی به کام آورد
چین سهل و آسان بر دوش تو	غم هردو گیتی فراموش تو
چین را بپوشید با کرّ و فرّ	چیندار یابد به هر جا ظفر
چین را به نیکی چو یاد آوری	دو صد گنج شایان ز باد آوری
بود بخت و هم تخت از آن تو	شود تخت شاهی به فرمان تو

چین را نیندازم از خویشتن

مگر آن که بر جان بدارم کفن